

۵۴

تکتم شریفی با وجود وضعیت جسمانی خاصش، از تمام توان برای ادامه زندگی استفاده می‌کند

زبانی که می‌نویسد



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

روایت احمد رضا احمدیان
از کوچه پس‌کوچه‌های قدیم محلۀ امام رضا (ع)
اکبر عبدی در مسجد عباسی!

۶



سرریز مکرر کانال در معبر «هویزه ۱۳» معضلی است
که با بارندگی اوج می‌گیرد
جاری شدن پساب بر چهره یک کوچه

۳

مسابقه موشک آبی طی ۲ روز
در مجموعه ورزش شهدای طرق برگزار شد
پرتاب هیجان به آسمان

۷

همسایه به همسایه، دیدار چهاردهم، شهید اصلانی ۹۹

مسجد محوری همسایه ها

سمیرا منشادی | همسایه اند و هم مسجدی و در کارهای فرهنگی محله دستی بر آتش دارند. سال هاست که یکدیگر را می شناسند و اگر قرار باشد رویدادی در محله رقم بخورد، در مسجد بایکدیگر دیدار می کنند. به عبارتی مسجد امام علی النقی (ع) در خیابان شهید اصلانی ۹۹ برایشان پایگاه اجتماعی محسوب می شود. حسین غلامی زهان یکی از قدیمی های مسجد و کاسب و از افراد معتمد این کوچه است که در شورای اجتماعی محله بهارستان نیز فعالیت دارد. با او همراه شدیم تا از همدلی همسایه هایش بیشتر بر ایمان بگوید.

● اوقات فراغتم به خدمت به اهالی می گذرد

آن طور که می گوید، پدر و مادرش در قائل در امور مسجد و محله شان فعال بوده اند و این خصلتی است که حسین آقا از خانواده اش به ارث برده است حسین آقای غلامی می گوید: بعد از اینکه ساکن مشهد شدم، با ارتباط هایی که گرفته بودم، افراد نیازمند محله را می شناختم و در زمینه درمان کمکشان می کردم، مثلاً نسخه دارویی شان را تهیه می کردم. او بعد از ازدواجش در سال ۱۳۸۲ و ساکن شدنش در اینجا با مسجد قمر بنی هاشم (ع) ارتباط می گیرد. تا اینکه در سال ۱۳۸۶ خیری برای ساخت مسجد امام علی النقی (ع) پیش قدم می شود و با ساخت آن، این مکان معنوی، پایگاه فعالیت غلامی و همسایه هایش می شود. او می گوید: به لطف خدا سال هاست که اهالی مرا به عنوان معتمد محله می شناسند. اگر کاری داشته باشند، از گرفتاری و مسائل خانوادگی تا مشاوره، مراجعه می کنند و من تا جایی که بتوانم گره از کارشان باز می کنم.



همسایه به همسایه



● شرط پیگیری مشکلات حاشیه شهر بود

غلامی، علی اکبر حسینی را به مامعرفی می کند که جانباز دفاع مقدس و کارمند بازنشسته است. این دو هم مسجدی و همسایه قدیمی هستند. می گوید: حاجی حسینی مردی دلسوز در امور محله است و سال هاست که عضو شورای اجتماعی شده است. آقا علی اکبر هم از سال ۸۴ با خرید خانه ای در اصلانی ۹۹ با غلامی همسایه شد. او در راه اندازی مسجد و مدرسه در خیابان شهید اصلانی ۹۹ نقش مؤثری داشته است. در این باره می گوید: به طور تصادفی با فردی کوبیتی آشنا شدم. او را که به دنبال ساخت مدرسه ای بود، به سمت محله خود مان هدایت کردم. حین ساخت مدرسه به او پیشنهاد ساخت مسجد را هم دادیم که قبول کرد. در حال حاضر به همت این خیر در مسجد و مدرسه امام علی النقی (ع) اتفاق های خوبی رقم می خورد. او می گوید: بعد از بهبودی ام از جراحت های جنگ با خودم عهد کردم پیگیر مشکلات مردم باشم. به همین خاطر وقتی از دفتر یکی از نمایندگان مجلس به من پیشنهاد همکاری دادند، شرطم پیگیری مطالبات مردم حاشیه شهر بود.

● حضور جوانان در مسجد

حسینی با معرفی محمد فلاحی، فرمانده پایگاه مسجد امام علی النقی (ع)، می گوید: حدود شش سال قبل با آقای فلاحی در دوره قرآنی که داشت، آشنا شدم. او فرد با انرژی و فعالی است؛ به همین دلیل در این سال ها توانست فرمانده مسجد مان شود. فلاحی متولد ۵۹ است، برای نوجوانان و جوانان محله وقت می گذارد و پای حرف هایشان می نشیند. مشورت می دهد و اگر نیاز داشته باشند از مشاوره عوت می کند تا در مسجد برای بچه ها صحبت کند. خودش می گوید: جوان ها نصیحت رادوست ندارند و می خواهند کسی باشد که پای صحبت هایشان بنشیند. با در نظر گرفتن همین اصول توانستم ارتباطی قوی با آن ها بگیرم. به طوری که هر زمان خانواده ها می خواهند سراغ فرزندانشان را بگیرند، به من تلفن می کنند. او مشوق جوانان برای فعالیت در مسجد است و تاکنون توانسته بسیاری از آن ها را تشویق به آمدن به مسجد کند. می گوید: همیشه به آن ها می گویم مسجد از خودتان است و هر کاری انجام بدهید، برای خانه خودتان است.



آغاز طرح دیدار هفتگی با خانواده شهید

در نخستین برنامه طرح دیدار هفتگی امسال با خانواده شهیدای ساکن در منطقه ۷، اعضای شورای اجتماعی محلات با خانواده شهید محمد رضا ریاضی دیدار کردند. نایب رئیس شورای اسلامی شهر مشهد، سرپرست اداره کل بنیاد شهید، امامان جماعت مساجد پهنه سیدی و اعضای شورای اجتماعی محله قائم (ع) در این دیدار حضور داشتند.



شهر خبر



«هیچ کس منتظر نیست» در فرهنگ سرای غدیر

فیلم «هیچ کس منتظر نیست» با موضوع پیشگیری از آسیب های اجتماعی به ویژه اعتیاد، به رایگان برای والدین و مخاطبان در فرهنگ سرای غدیر به نمایش درآمد. این برنامه در راستای طرح شهید مهرورزی اجرا و با پخش فیلم آغاز شد و پس از آن، نشست نقد و بررسی با حضور مونا عابدی، دکترای روان شناسی برگزار شد.

انتخاب رئیس و نایب رئیس ۲ محله

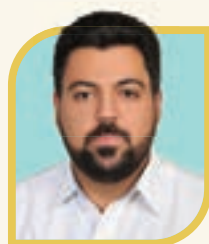
با برگزاری جلسه شورای اجتماعی محلات، رئیس و نایب رئیس شورای اجتماعی محلات زار عین و هفده شهریور مشخص و غلامرضا تقوی به عنوان رئیس و محمد مهدی طالبی به عنوان نایب رئیس محله زار عین انتخاب شدند. همچنین در محله هفده شهریور، حمید فخرایی به عنوان رئیس و نرگس آشوری به عنوان نایب رئیس انتخاب شدند.

سمیرا منشادی | طرح «زیارت دل نشین» از اسفند سال گذشته شروع و تا آخر فروردین امسال در منطقه ۷ با هدف تسهیل در زیارت برای اقشار خاص و آسیب پذیر اجرا شد.

کارشناس فرهنگی و گردشگری منطقه ۷ در این باره به شهرآورد محله گفت: تاکنون نزدیک به هزار و ۳۵۰ نفر با این طرح به زیارت مشرف شده اند. تلاش کردیم تشریف آسان، رضایت بخش و به یادماندنی را برای شهروندان فراهم کنیم.

سید رضا موسوی نژاد با اشاره به گروه های مختلف تحت پوشش در این طرح بیان کرد: طرح «زیارت دل نشین» ویژه چهار گروه اصلی شامل نوجوانان و جوانان، زوج های جوان، سالمندان، پاکبانان و سایر اقشار از جمله ناشنوایان و توان یابان بود. این افراد از طریق معاونت های فرهنگی و اجتماعی شهرداری ثبت نام شدند و در اولویت اجرای برنامه های مناطق قرار گرفتند.

او افزود: در این طرح برای زائران برنامه های فرهنگی و معنوی مختلفی در نظر گرفته شد؛ مثلاً این افراد در مراسم زیارت امین... شرکت و از موزه آستان قدس رضوی نیز بازدید کردند. برای این افراد، برنامه سخنرانی و برگزاری مسابقه نیز در نظر گرفته شده است و به رسم یاد بود به آن ها هدایای معنوی نیز اهدا شد.



۱۳۰۰ نفر از اهالی منطقه ما به زیارت دسته جمعی رفتند

یک روز دل نشین



سرریز مکرر کانال در معبر «هویزه ۱۳» معضلی است که با بارندگی اوج می‌گیرد

جاری شدن پساب بر چهره یک کوچه

نجمه موسوی زاده | اولین بار نیست که با بارش باران، آب از کانال کوچه «هویزه ۱۳» در منطقه ۸ سرآزیر می‌شود و سطح خیابان را فرا می‌گیرد. کسبه و ساکنان محل می‌گویند این مشکل دست‌کم دوسه سالی است که ادامه دارد.

اما مشکل تنها سرریز آب کانال در معبر نیست؛ در روزهای عادی، بوی نامطبوعی از آن به مشام می‌رسد که زندگی را برای اهالی این کوچه سخت کرده است و مشام رهگذران را می‌آزارد.



هم قدم



● شکایت‌های بی‌پاسخ

تماس‌های مکرر شهروندان باعث شد که به محل برویم و نزدیک شاهد وضعیت باشیم. باران چندساعتی است که بند آمده. هوا بهاری و دلپذیر است، اما هنوز هم آثار جاری شدن پساب در کوچه مشهود است. برگ‌ها و زباله‌هایی که دوروبر جوی جمع شده‌اند، نشان از بالا آمدن آب و سرریز شدن کانال دارد.

مغازه میوه‌فروشی حسین صدیقی درست مقابل کانال قرار دارد. او می‌گوید: قسمتی از این کانال سرپوشیده است و عرض کمی دارد. وقتی شهرداری این بخش را ساخت، ما به کارشناسان گفتیم که این طرح جواب نمی‌دهد، اما توجهی نکردند. حالا موقع بارندگی، آب در همین جا جمع می‌شود و از قسمت روبازش بالا می‌زند. او با اشاره به برگ‌هایی که اطراف کانال جمع شده‌اند، می‌افزاید: این برای یک بارش سبک است؛ سال گذشته که بارندگی شدید شد، آب همه خیابان را گرفته بود.

● بوی بد در تابستان

نوید فتاحی، یکی از ساکنان قدیمی محله، خانه‌اش نبش کوچه قرار دارد. او هم از این وضعیت ناراضی است و می‌گوید: بارها با سامانه ۱۳۷ تماس گرفته‌ام. هر بار می‌گویند کانال را شسته‌اند، اما شست‌وشو کافی نیست. او ادامه می‌دهد: در تابستان، وقتی آب داخل کانال کم یا خشک می‌شود، بوی بسیار بدی در کوچه می‌پیچد. بعضی وقت‌ها مجبور می‌شویم پنجره‌ها را ببندیم تا کمتر آذیت شویم.

● دستور بررسی

پس از بررسی میدانی و گفت‌وگو با اهالی، با رئیس اداره خدمات شهری شهرداری منطقه ۸ تماس گرفتیم. ابوالقاسم عابدینی توضیح می‌دهد: کانال هویزه ۱۳ در برنامه شست‌وشو هفتگی مقرر دارد و به طور منظم پاک‌سازی می‌شود تا گل‌ولای یا زباله در آن نباشد و بوی نامطبوع در فضا پخش نشود.

در ادامه، موضوع را با رئیس اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۸ در میان می‌گذاریم که سبب بازدید حضوری کارشناس این اداره از محل مورد نظر می‌شود. در تماس بعدی بعد از بازدید کارشناس، آرش مرتضوی، رئیس این اداره، با اشاره به وضعیت فنی کانال می‌گوید: مسیر آن از خیابان خرمشهر تا خیابان بهار امتداد دارد و طول آن حدود ۱۶۰۰ متر است؛ به همین دلیل نمی‌توان فقط یک بخش از کانال را پهن‌تر کرد. اما قسمتی از کانال که وسط خیابان قرار دارد و خودروها از روی آن عبور می‌کنند، امکان اصلاح دارد. رئیس اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۸ ادامه می‌دهد:



این کانال از خیابان خرمشهر تا خیابان بهار امتداد دارد و طول آن حدود ۱۶۰۰ متر است؛ به همین دلیل نمی‌توان فقط یک بخش از کانال را پهن‌تر کرد. اما قسمتی از کانال که وسط خیابان قرار دارد و خودروها از روی آن عبور می‌کنند، امکان اصلاح دارد.

در همین هفته، تیم فنی مابخش سرپوشیده کانال در نبش کوچه را تخریب و بررسی می‌کند. اگر مشخص شود این قسمت نسبت به بقیه باریک‌تر است، اصلاح عرضی در دستور کار قرار می‌گیرد. اهالی هویزه ۱۳ امیدوارند این بار وعده‌ها عملی شود و بعد از سال‌ها، کوچه‌شان در زمان باران به رودخانه تبدیل نشود. شهرآرامحله تا رسیدن به نتیجه مطلوب، این موضوع را پیگیری می‌کند.

آمادگی منطقه ۸ برای روزهای بارانی

در باران‌های فصلی، نیروهای اجرایی منطقه ۸ درآماده‌باش کامل هستند. در این مواقع، تجهیزات تخصصی پمپ‌آب در نقاطی که احتمال تجمع باران وجود دارد، جانمایی می‌شود. شهردار منطقه ۸ در این باره این‌طور توضیح داد: با توجه به اجرای اقدامات پیشگیرانه‌ای چون احداث سیل‌بند و کانال، هنگام بارندگی آب جمع نمی‌شود.

از تقویت درختان تا غنی‌سازی خاک

عملیات تقویت و غنی‌سازی خاک ۹ هزار و ۱۵۶ اصله درخت در خیابان امام رضا (ع) حدفاصل میدان پانزده خرداد تا میدان بیت المقدس با استفاده از روش نوین «بیولیفت» اجرا شد. در این روش نوآورانه برای حفظ و نگهداری درختان شهری، بابه کارگیری ادوات مخصوص و مته‌های ویژه، هوا و کود به عمق شصت تا هفتاد سانتی‌متری خاک تزریق می‌شود.

یک اتفاق خوب برای بولوار شهید باباپور

زیرسازی و آسفالت ضلع جنوبی بولوار شهید باباپور (از اراضی پادگان سابق ارتش) در منطقه ۸ آغاز شد. این عملیات از محدوده سه راهی شهید باباپور به سمت بولوار شهید نامجو اجرایی می‌شود که شامل زیرسازی ۱۴۰۰ متر مکعب، ۱۶۰۰ متر مکعب خاک برداری، اجرای ۶۰۰ متر طول جدول سنگی و روکش آسفالت به متراژ ۴ هزار و ۲۰۰ متر مربع خواهد بود.



شهر خبر



با پیگیری شهرآرامحله مشکل کوچه سرشور ۱۵ حل شد

آسفالتی بدون چاله



بازخورد

نجمه موسوی زاده | ۱۵ اسفند سال گذشته در گزارشی، گلایه اهالی کوچه سرشور ۱۵ را از تخریب آسفالت در چند جای این معبر روایت کردیم. آرش مرتضوی، رئیس اداره عمران و حمل‌ونقل شهرداری منطقه ۸، در آن گزارش قول داده بود بعد از بارندگی‌های اسفند، لکه‌گیری این معبر را انجام دهد. با پیگیری مجدد شهرآرامحله، هفته گذشته این چاله‌ها پر و لکه‌گیری آسفالت انجام شد.



تکتم شریفی با وجود وضعیت جسمانی خاصش
از تمام توان برای ادامه زندگی استفاده می‌کند

زبانی که می‌نویسد



محبوبه فرامرزی اروی تخت برقی گوشه هال، سرش را به سمت صداهای اطرافش می‌چرخاند. مقابلش پنجره است و اگر خوب دقت کند، داخل حیاط خانه رامی بیند. بادیدنمان کلی ذوق می‌کند. زیر چشمش کبود است و داخل مردمک سمت راستش خون افتاده است. همان اول بابت اینکه دیروز پرستاری دقتی کرده و او از روی تخت افتاده و در عکس‌ها قشنگ نمی‌افتد، عذرخواهی می‌کند.

چیزی که ما را به خانه تکتم کشانده، نوشتن است. او که چهل و سه ساله است و ساکن محله هفده شهریور، نه دستی برای نوشتن دارد و نه پایی برای راه رفتن اما زبانش مانند انگشتی توانا در صفحه گواشی می‌چرخد و می‌نویسد.

از سال ۱۴۰۰ تا حالا دو جلد کتاب با عنوان «زبانی که می‌نویسد» را به صورت شخصی، به چاپ رساند و نوشتن دو رمان و یک کتاب کودک را هم تمام کرده است. او با مشکلات مالی بسیاری دست و پنجه نرم می‌کند، طوری که توان خرید داروهایش را ندارد و این به روند بیماری سرعت می‌دهد. ویلچرش هم خراب است؛ از طرفی نیاز به پرستار دلسوزی دارد که همه حقوق بازنشستگی پدرش را پای آن ندهد.

۷

داستان جلد

ده سرخ و سختی‌هایش

بالاخره تکتم دیپلم طراحی دوختش را گرفت و پای خواستگارها به خانه آقای شریفی باز شد؛ دو خواستگار در فامیل داشتیم. مادرم اصرار داشت زن پسر خاله ام بشوم. می‌گفت خدا و پیغمبر می‌شناسد. معلم است. بیمه هم دارد. دیگر چه می‌خواهی؟ سال ۸۰ ازدواج کردم.

همسر تکتم باید چند سال اول خدمتش را در مناطق محروم سپری می‌کرد. با وجود اصرار خانواده تکتم به ماندن دخترشان در مشهد، داماد جدید، دست همسرش را گرفت و با خودش به ده سرخ (روستایی در جاده نیشابور) برد. سرمای استخوان سوز روستا مان تازه عروس را بریده بود. زهرا، خواهر تکتم که ۱۰ سال با او فاصله سنی دارد، یکی دو ماه بعد، سری به تازه عروس خانواده زد تا خانواده را از اوضاع خواهرش باخبر کند. او این طور برایمان تعریف می‌کند: روستا امکاناتی نداشت. بخاری نفتی، خانه کاهگلی را گرم نمی‌کرد. آب اگر بیرون می‌ماند، یخ می‌زد. خواهرم برای شست و شو کلمن را پر از آب می‌کرد. راستش دلم برایش سوخت؛ او به این سختی‌ها عادت نداشت.

آن طور که خواهرها تعریف می‌کنند، وقتی هیچ کدام از همسایه‌ها حمام شخصی نداشتند، آن‌ها در خانه امکاناتی مانند آبگرمکن و حمام داشتند. دخترها هیچ وقت دست به آب سرد نزده بودند. پدرشان کارگر ساده یک کارخانه بود اما با همه توان برای رفاه خانواده تلاش می‌کرد.

تکتم در آن روستا چند باری تا حد مرگ ترسیده بود؛ یک بار در گرگ و میش صبح به حمام عمومی روستا رفته و از فضای وهمی آن ترسیده بود و چند باری هم وقتی در کوچه‌های خلوت روستا سگ دنبالش کرده بود و او با همه توان جیغ زده و دویده بود. به گفته خودش این استرس، عامل محرکی برای بیماری‌اش شد.

هنوز ۶ ماه از رفتن تکتم به ده سرخ نگذشته بود که لنگ لنگان به مشهد برگشت. رنگ به رو نداشت همه فهمیدند بیمار است اما فکر نمی‌کردند این بیماری بناست تا کجا شانه به شانه‌اش پیش برود. وقتی خانواده علت این حالش را می‌پرسند به آن‌ها می‌گوید هوای ده سرخ خیلی سرد بوده و سرما به جان پاهایش افتاده است. چند وقتی مشهد بماند خوب می‌شود. پدر و مادر تکتم اجازه ندادند دخترشان به روستا برگردد. بنیاد همسر تکتم آخر هفته‌ها به مشهد بیاید. بالاخره او نزدیک خانه مادر مستقر شد.

ته تغاری خانه

تکتم تا پیش از بیماری آن قدر سرشار از حس زندگی بود که شیطنت‌هایش تمامی نداشت. وقتی با هیجان از خاطرات

روزهای مدرسه تعریف می‌کند لبخند می‌زند، نفس کم می‌آورد، بین کلماتش مکث می‌کند و دوباره ادامه می‌دهد. اوزمانی را به خاطر می‌آورد که در مدرسه، دستگیره در ورودی سالن راکنده بود و ناظم نمی‌توانست وارد شود. تکتم و دیگر دانش‌آموزان، مدرسه را روی سرشان گذاشته بودند. روی میز می‌زدند و سروصدای راه انداخته بودند. ناظم هم آن سوی شیشه سالن، دندان قروچه می‌کرد.

بالاخره در ورودی را باز کردند و از خاطیان خواستند فردا بدون والدین به مدرسه نیایند اما تکتم جرئت نکرد با مادر یا پدرش حرفی بزند. برای همین دست به دامن خواهرش، زهرا شد.

دو خواهرش، فاطمه و زهرا بالای سر تخت خواهرشان ایستاده‌اند و تند تند خاطرات دوران نوجوانی تکتم را برایمان تعریف می‌کنند. یکی می‌گوید: هر از گاهی وقتی از کنار مان رد می‌شد، لباسمان را می‌کشید یا زیرپایی می‌انداخت. دیگری می‌گوید: وقتی به خانه ام می‌آمد و می‌دید دخترم خواب است، او را همان طوری خواب‌آلود می‌برد روی موزاییک حیاط می‌گذاشت تا خوابش ببرد و با بچه بازی کند.

او عزیز بابا بود طوری که پدر، «تک‌تک»، صدایش می‌کرد؛ یعنی یکی یکدانه. شیطنت‌های تکتم در دبیرستان هم ادامه داشت. او یکی از آن‌ها را با همان مکث‌های بین کلامش برایمان تعریف می‌کند: آخرهای کلاس طراحی دوخت، خانم معلم بیرون رفته بود تا هوایی بخورد. گفته بود وقتی برگشت باید دوختمان تمام شده باشد. من کمر دامن را دوخته و بیکار نشسته بودم. دوست صمیمی ام بانگرانی و دوستان لرزان صدایم کرد تا به کمکش بروم. دیدم کمر دامن را چپه دوخته است. بشکاف دستم بود. خواستم دوخت‌ها را باز کنم؛ عجله کردم و دامن از کمر تا پایین پاره شد. معلم برگشت و دوستم زدنیر گریه. من اما از شرایطی که پیش آمده بود، می‌خندیدم.

مادری و بیماری

فاطمه برای اینکه حوصله خواهرش سر نرود، او را با خودش به باشگاه برد که با ورزش جان بگیرد و اشتهايش باز شود و آبی زیر پوستش بدود. آنجا بود که مربی باشگاه به حالت راه رفتن تکتم شک کرد و از فاطمه خواست خواهرش را به دکتر ببرد. فاطمه دید بی‌راه نمی‌گوید و هر روز پاهاى تکتم از روز قبل کم‌رمق‌تر می‌شود. دکتر همان جلسه اول به تکتم و همسرش گفته بود او نوعی ام‌اس پیش‌رونده دارد که تا یکی دو سال دیگر او را کامل زمین‌گیر می‌کند. آن‌ها به حرف یک دکتر اکتفا نکردند و چند بار دیگر پیش دکترهای حاذق دیگری رفتند. حتی برای اطمینان، تکتم و همسرش برای مداوا به تهران رفتند. اما حرف همان بود که دکتر اول زد: ام‌اس از نوع بدش. درست همان زمان که تکتم فهمید درگیر چه بیماری‌ای شده است، در آزمایش‌ها فهمیدند باردار است. این موضوع باعث شد نتواند دارو مصرف کند. دکترها می‌ترسیدند به بچه صدمه وارد شود. ۹ ماه کافی بود تا حساسی بیماری پیشرفت کند. سال ۸۱ لیلا صحیح و سالم به دنیا آمد.

افتادن‌های مکرر تکتم در خیابان شروع شد. فاطمه می‌گوید: او به ما حرفی نمی‌زد؛ همسایه‌ها خبر می‌آوردند تکتم را دیده‌اند که توی خیابان زمین خورده است. زندگی مشترک تکتم به مرور رو به سردی می‌رفت. زهرا می‌گوید: یکی از دکترها به همسر تکتم گفته بود نهایت تادو سال دیگر کار زنت تمام است. او هم دو سال اول دندان سر جگر گذاشت. وقتی دید خواهرم روز به روز توانش را از دست می‌دهد اما زنده است، طاقت نیاورد. پسر خاله مان بود. هیچ وقت فکر نمی‌کردیم کار به جایی برسد که یک روز تکتم را بیاورد و خانه مادرم بگذارد و برود.

گریه‌های بی‌امان تکتّم

صدای خفه‌ای فضای خانه را پر کرده است. تکتّم لب‌هایش را روی هم فشار می‌دهد تا صدای گریه‌اش را خفه کند اما به وضوح صدایی از گلویش به گوش می‌رسد. آخر هم نمی‌تواند خودش را کنترل کند.

اوایل او و دخترش هر دو کنار هم و در خانه پدرش بودند. می‌گوید: بین سال ۸۱ تا ۸۵ سرپا بودم. همه تلاشم را می‌کردم که از کسی کمک نگیرم. در خانه چهار دست و پا می‌چرخیدم و به کارهایم می‌رسیدم. یک گاز سه شعله روی زمین گذاشته بودم و نشسته آشپزی می‌کردم.

از سال ۸۵ دیگر توان دست و پايش را از دست می‌دهد؛ «اگر جایی می‌خواستیم برویم، همسرم زنگ می‌زد که برادرم بیاید و تایی من را سوار ماشین کنند.»

روزهای سخت نبود لیلا

در عرض فقط چهار سال تکتّم شریفی از دختری پرشور و شور و سرزنده به زنی افسرده و معلول مطلق تبدیل شد. کسی که حتی توان تکان دادن دست و پايش را هم نداشت.

سال ۹۲ از همسرش جدا شد. لیلا هم همراه پدرش رفت. نبود لیلا برای مادر، جان کاه ترازا می‌بود. پدرش او را دیر به دیر به دیدن مادر می‌آورد و مادر هر روز بیشتر از قبل در خودش فرو می‌رفت. فاطمه اشک‌های خواهرش را با گوشه روسری‌اش پاک می‌کند. تکتّم می‌گوید: اوایل دو ماه یک بار، بعد شد هر ۶ ماه و آخرها سالی یک بار هم نمی‌دیدمش. لیلا را هم که می‌آورد، فقط ۱۰ دقیقه اجازه می‌داد بماند. وقت حرف زدن نبود؛ فقط نگاهش می‌کردم و اشک می‌ریختم.

بیا حرف‌هایت را بنویس

سکینه حسنیان مددکار بهزیستی است. او هفته‌ای سه روز، هر بار، دو ساعت را پیش تکتّم می‌گذراند. کار درمانی و گفت‌وگو با مددجواز و وظایف این مددکار است. می‌گوید: روز اولی که دیدمش حال خوبی نداشت. هنوز دخترش به مشهد

نیامده و او بی‌تاب لیلا بود. از طرفی می‌دیدم وقت‌های بیکاری با زبان و بینی باگوشی بازی می‌کرد. آن قدری حرف برای گفتن داشت که نمی‌دانست با آن حجم از نکته‌ها چه کند. به او گفتم بیا با همین روش حرف‌هایت را بنویس.

از فردا تکتّم صفحه سفیدی را روی گوشه‌ی باز می‌کرد و با نوک بینی و زبان روی حروف صفحه کلید ضربه می‌زد. گاه اشتباهی زبانش به گزینه پاک کردن می‌خورد و همه فایل‌های پاک می‌کرد اما به مرور یاد گرفت چه کند. تکتّم تا حالا دو کتاب نوشته و با کمک خانواده، به صورت شخصی و بدون گرفتن مجوز چاپ کرده است. می‌داند روال گرفتن مجوز راحت نیست؛ توان پیمودن این مسیر را هم ندارد. این دو کتاب درباره زندگی پرستارانی است که برای مراقبت از او در این سال‌های پیشش آمده‌اند. هر کدام آن‌ها ماجرای داشته‌اند که تکتّم در این کتاب‌ها به آن پرداخته است.

زندگی این نویسنده معلول با ۹ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان حقوق بازنشستگی پدرش می‌گذرد که ماهی ۸ میلیونش را به پرستار می‌دهد.

مشکلات اقتصادی او را در تنگنا قرار داده است. مددکارش می‌گوید: او حتی توان خرید داروهایش را ندارد تا روند بیماری را بتواند کنترل و متوقف کند. مصرف داروی گیاهی هم تأثیر چندانی ندارد. از طرفی چند جلد کتاب دارد که روی دستش مانده است. ویلچرش نیاز به تعمیر دارد. هزینه پرستار سنگین است. برای نوشتن کتاب مجوز ندارد. مشکلات تکتّم یکی دو تا نیست؛ کاش خیران صاحب‌شما با تکتّم را بخوانند و به دادش برسند.

خانه گرم است. باد پنکه به تکتّم نمی‌رسد. صورتش خیس عرق شده است و چشم‌هایش دود می‌زند. وقت خدا حافظی می‌گوید: من آدم‌های بد زندگی‌ام را بخشیدم؛ خدا هم لیلا را به من برگرداند. خدا را شکر.



روایت احمد رضا احمدیان از کوچه پس کوچه های قدیم محله امام رضا (ع)

اکبر عبدی در مسجد عباسی!



ایستگاه
اول

نجمه موسوی زاده اینک ۳۶ سال از عمرش را در یک محله زندگی کرده و همه خاطراتش در همان کوچه پس کوچه ها شکل گرفته باشد. اما هر بار که از کنار مکان های خاطره انگیزش می گذرد، جز درهای بسته یا ساختمان های نوساز چیزی نبیند، سخت است. آدم دلش پراز حسرت شود. احمد رضا احمدیان، ساکن محله امام رضا (ع)، هر بار که در محله اش رفت و آمد می کند، همین حس و حال را دارد.



از سال ۷۳ تا ۸۵ خانه پدری مان در کوچه بوستان یک بود. درخت انجیر سیاهی در حیاط داشتیم که وقتی میوه هایش می رسید، از شاخه هایش بالا می رفتم و نمی گذاشتم حتی یک دانه انجیر روی شاخه بماند و خدای نکرده روی زمین بیفتد.

ایستگاه
دوم

هر وقت از روبه روی کوچه هوپزه ۴ رد می شوم و چشمم به پارکینگ اداره مخابرات می افتد، سال های کودکی جلو چشمم زنده می شود؛ همان زمانی که اینجا زمین خاکی بود و ما بچه های محله در آن فوتبال بازی می کردیم. هنوز خودم را می بینم که در خط دفاع، باتمام وجود تلاش می کردم که گل نخوریم.



ایستگاه
سوم

وقتی دایی ام دستم را گرفت و مرا با مسجد عباسی آشنا کرد، فکرش را هم نمی کردم بیشترین خاطرات کودکی و نوجوانی ام در همین مسجد شکل بگیرد. ده ساله بودم که در مسجد با آن پروژکتور قدیمی، فیلم می دیدیم. بیشتر وقت ها فیلم های کمدی با بازی اکبر عبدی و علیرضا خمسه پخش می کردند.

ایستگاه
چهارم



ایستگاه
پنجم

شش هفت ساله بودم که برای یادگیری قرآن به مکتب خانه حاج خانم می رفتم؛ زن مسنی که با حوصله به بچه ها قرآن یاد می داد. هر وقت از جلو خانه اش که حالا نوساز شده است رد می شوم، حتماً برایش فاتحه می خوانم و خدا بیامری می فرستم.

ایستگاه
ششم



دوره دبستان به مدرسه ده خدا می رفتم. یادم هست کلاس دوم بودم که معلم ورزشمان پرسید: «چه کسی حاضر است داخل دروازه بایستد و جلوشوت من را بگیرد؟» با اینکه جثه کوچکی داشتم، داوطلب شدم. توپ به طرف صورتم آمد اما جا خالی نداشتم. با اینکه توپ به صورتم خورد، اجازه ندادم از دروازه رد بشود. حالا نزدیک بیست سال است که آن مدرسه را تخریب کرده اند.

مهدی فاطمی یکی از کسبه قدیمی محله است. پدرش اولین سوپرمارکت محله را راه انداخت و حالا خودش همان راه را با همان خوش رویی و ادب ادامه می دهد؛ آن قدر که کمتر کسی از اهالی از جای دیگری خرید می کند.





خاطره‌ای که در ذهن خانواده مطهری نژاد ماندگار شد

یک «بله» بعد از ۵۰ سال زندگی مشترک

صندوق
خاطرات

نرگس می‌گوید: ماد خترها پنهانی از بین چهار چوب در اتاق نگاه می‌کردیم. وقتی دیدیم مادر بزرگ با خجالت، چادر نمازش را سر کرد، نتوانستیم جلو خنده مان را بگیریم. مادر ما با خم وارد اتاق شد و گفت که ساکت باشیم.

عقدا نگار از اتفاقی که افتاده، تعجب نکرده بود؛ خیلی آرام و معمولی خطبه عقد را خواند و دفتر را داد تا پدر بزرگ و مادر بزرگ نرگس امضا کنند و اثر انگشت بزنند؛ بعد از اینکه خطبه عقد خوانده شد. یکی از دایه‌هاییم جعبه شیرینی را که پنهانی خریده بود، آورد و بین جمع دور داد. یاد ما است عقد گفت این شیرینی خوردن دارد و دوباره صدای خنده ما بلند شد.

نرگس که با نقل این خاطره، انگار زمان به عقب برگشته است و دوباره حال و هوای آن روز را به یاد می‌آورد می‌گوید: برای ما نوه‌ها دیدن این صحنه بیشتر شبیه نمایش بود. اما نمایی که به طرز عجیبی واقعی بود و پراز خاطره.

شاید میان پدر بزرگ و مادر بزرگ او عشق به معنای امروزش وجود نداشت. اما چیزی بینشان بود که بعد از پنجاه سال هنوز آن‌ها را کنار هم نگه داشته بود؛ شاید احترام، شاید عادت به سال‌هایی که با هم گذرانده بودند؛ همین که بعد از این همه سال، باز هم حاضر شدند رویه روی عقد بنشینند، برای من همیشه مثل یک تصویر محکم از زندگی مشترک واقعی باقی ماند؛ زندگی‌ای که نه همیشه عاشقانه است و نه بی‌دغدغه، ولی ادامه پیدا می‌کند.

و همه در محله او را می‌شناختند. بنابراین از شنیدن این پیشنهاد متعجب شده بود. او می‌گفت «بعد از این همه سال زندگی مشترک و با ۹۰ فرزند، حالا دوباره بنشینم مقابل عقد و بله بگویم؟ خجالت می‌کشم؛ مردم چه فکری می‌کنند؟!»

● لحظه‌ای که همه پنهانی تماشای کردند

بالاخره با اصرار فرزندان، مادر بزرگ رضایت داد. قرار شد عقد به خانه بیاید و عقد شرعی به طور رسمی انجام شود. نوه‌ها که می‌دانستند آن روز قرار است اتفاقی خاص بیفتد، بواشکی از چارچوب دریکی از اتاق‌ها مراسم را تماشای کردند.



نجمه موسوی زاده هنوز هم با گذشت سال‌ها، نرگس مطهری نژاد، ساکن محله شهید بهشتی، یکی از خاطره‌انگیزترین و البته بامزه‌ترین اتفاقات زندگی‌اش را روزی می‌داند که مادر بزرگ شصت ساله‌اش، با ۹۰ فرزند، دوباره چادر سفید گل‌دارش را سر کرد و مقابل عقد نشست تا برای دومین بار «بله» بگوید. این اتفاق که حالا به خاطره‌ای خانوادگی تبدیل شده، به ۲۶ سال پیش برمی‌گردد؛ زمانی که نرگس تازه دیپلم گرفته بود و هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد روزی شاهد عقد پدر بزرگ و مادر بزرگش باشد.

● از ثبت احوال تا ثبت یک خاطره شیرین

ماجرای جایی آغاز شد که پدر بزرگ نرگس قصد به روز کردن شناسنامه‌اش را داشت. او این طور تعریف می‌کند: پدر بزرگم برای انجام یک کار اداری شناسنامه جدید گرفت اما موقعی که آن را تحویلش داده بودند، نام مادر بزرگم و چند تا از بیچه‌هایش در آن نوشته نشده بود.

پدر بزرگ نرگس به ثبت احوال مراجعه کرد و آنجا به او گفتند که سند ازدواجش را ببر تا نام همسرش در شناسنامه درج شود اما چون در گذشته پشت جلد قرآن کریم، تاریخ ازدواجشان را نوشته بودند و خبری از ثبت و سند ازدواج نبود، کارشناس اداره ثبت احوال گفت برای درج نام همسر، باید عقد دوباره‌ای ثبت شود. روزی که پدر بزرگ این موضوع را با مادر بزرگش مطرح کرد، واکنش او بسیار جالب بود. نرگس می‌گوید: مادر بزرگم زنی سن و سال دار بود

مسابقه موشک آبی طی ۲ روز در مجموعه ورزش شهدای طرق برگزار شد

پرتاب هیجان به آسمان



عیدگاه

● جای خالی مسابقات هیجانی در مدارس

محمد مهدی عابدی و امیر محمد ابراهیمی از دبیرستان امام رضا (ع) در این مسابقه شرکت کرده‌اند. آن‌ها برای ساخت موشک، یک ماه زمان صرف کرده‌اند. ابراهیمی می‌گوید: جای این طور مسابقات در مدارس خالی است؛ چون شور و هیجان خاصی دارد. عابدی هم از علاقه‌اش به نجوم و فضای گوید و اینکه باید مدارس، امکانات بهتری برای بروز استعدادهایشان فراهم کنند.

آمنه مردانی، مادر امیر علی اسماعیلی، نزدیک چمن ایستاده و منتظر است که پسرش موشک را پرتاب کند. مردانی می‌گوید: سال گذشته پسر من در مسابقه شرکت نکرد و فقط تماشاگر بود. امسال اما با ذوق و شوق می‌خواهد رقابت کند.

او معتقد است که این مسابقه سبب شده است خلاقیت فرزندش بروز کند و از این بابت خوشحال است. مادر امیر علی می‌گوید: محیط آموزشی دانش آموزان در مدارس خشک است و این گونه مسابقات به این فضا شور و هیجان می‌دهد. امیدواریم آموزش و پرورش در این زمینه هم برای دانش آموزان برنامه ریزی کند.

«هونا» متشکل از معلم‌هایی است که در اجرای این برنامه همکاری می‌کنند و بیشترشان هم طرقی‌اند. این گروه در دونوبت در مدرسی که در مسابقه شرکت کرده‌اند، حاضر شدند و به دانش آموزان برای ساخت موشک آموزش دادند.

اکبرپور اشاره می‌کند: می‌خواهیم این مسابقات را گسترش بدهیم و به صورت المپیاد دانش‌آموزی متشکل از بخش‌های مختلف، در سال‌های آینده اجرا کنیم.

● استعدادیابی در خلال مسابقه

حامد دلیر به عنوان رابط سازمان فضایی ایران و داور این مسابقات، دومین سال است که در این برنامه حضور دارد. او می‌گوید: در کنار تماشای مسابقه و هیجان دانش‌آموزان، ما استعدادیابی هم داریم.

دلیر ادامه می‌دهد: سال گذشته شش نفر از دانش‌آموزان مستعد را برای دوره‌های کسب و کار در حوزه دانش‌آموزی معرفی کردیم. امروز هم بیش از ۱۰ نفر را شناسایی کرده‌ایم که آن‌ها را برای دوره‌های مختلف علمی، نجومی و... معرفی خواهیم کرد.

این داور ادامه می‌دهد: امسال هم علاوه بر جوایزی که برای سه تیم اول تا سوم دختران و پسران داریم، برای حدود بیست نفر که در ساخت موشک خلاقیت داشته‌اند، دوره‌های رایگان تابستانی نجوم، کسب و کار، سوارکاری و چندین جایزه علمی در نظر گرفته‌ایم.

سمیرا منشادی اهو اسر دو بارانی است، اما هیچ چیز نمی‌تواند شور و هیجان مسابقه را کم رنگ کند. زمین چمن شهدای طرق، میزبان دومین سال برگزاری مسابقه خاص و پرهیجان «موشک آبی» است. تیم‌هایی پس از دیگری آماده می‌شوند. صورت‌های شرکت‌کنندگان خیس از باران است و چشم‌هایشان از هیجان برق می‌زند. هر کدام با دقت، موشک دست‌ساز خود را بر روی می‌کنند که فشار هوا، زاویه پرتاب، همه چیز بی‌نقص باشد.

خانواده‌ها پشت فنس زمین چمن در فضایی که برای نشستن در نظر گرفته شده است، مسابقه را تماشای کنند. داور نام تیم را اعلام می‌کند. شمارش... ۳، ۲، ۱... موشک با صدایی خاص به هوا پرتاب می‌شود. همه سرها بالا می‌رود. گاه فریاد شادی به هوا بلند می‌شود و گاه آه حسرت.

● هیجان برای نوجوانان مشهدی

وحید اکبرپور طرقی، دبیر اجرایی این مسابقه از آذر سال گذشته به دنبال کارهای اجرایی این برنامه بوده است. او به شهرآرامحله می‌گوید: تعدادی دانش‌آموز در قالب ۱۸۰ تیم پسران و ۷۰ تیم دختران از مدارس مشهد در دومین سال برگزاری این مسابقه شرکت کرده‌اند. او می‌افزاید: امسال با برنامه ریزی‌هایی که انجام دادیم، مسابقه را در سطح مدارس دوره دوم آموزشگاه‌های مشهد، در طرق برگزار کردیم. او به همراهی معلم‌ها در این برنامه اشاره می‌کند و می‌گوید: گروه



یکی از غرفه‌ها به پویش «مشهد مهربان» اختصاص داشت. امیرعلی مرادی، دانش‌آموز پایه ششم، بخشی از پول توجیبی‌اش را به این پویش هدیه داد. او می‌گوید: اگر کمتر خوراکی بخرم، مشکلی نیست. از اینکه بتوانم سهمی در آزادسازی یک زندانی جرائم غیر عمد داشته باشم، خوشحال می‌شوم.

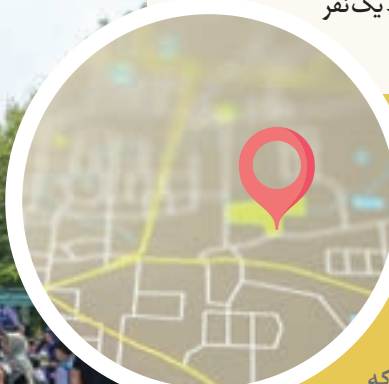


ابوالفضل بزرگمهرزاده کلاس پنجم درس می‌خواند و اولین سالی است که در این بازارچه غرفه دارد. او در کنار فروش سمبوسه، چند ماهی زینتی هم برای فروش آورده است. می‌گوید: فقط یک نفر ماهی خرید اما بیشتر سمبوسه‌ها هم را فروخته‌ام.

برگزاری بازارچه اقتصادی در دبستان امام حسن (ع) محله سیدی

یک روز خوشمزه

سمیرا منشادی | دبستان دوره دوم امام حسن (ع) وابسته به بنیاد فرهنگی مصلی نژاد است و در محله سیدی قرار دارد. این مدرسه طبق رسم چهار سال گذشته، یک بازارچه اقتصادی برای دانش‌آموزان تدارک دید. انبوه خودروها و رفت و آمد زنان و مردان به مدرسه نشان می‌دهد که امسال هم والدین در کنار فرزندانشان، روز پرشوری را سپری کردند. معاون آموزشی به همراه سایر معلمان در حیاط مدرسه حضور داشتند و به غرفه‌های مختلف سرکشی کردند. گاهی نیز از پشت میکروفن، غرفه و محصولات آن را معرفی کردند. امسال در این بازار یک روزه، علاوه بر خوراکی‌های متنوع، صنایع دستی و تولیدات داخلی، ماهی آکواریوم و جوجه‌های رنگی هم به فروش رسید.



مجتبی عطایی، مدیر مدرسه امام حسن (ع)، درباره استقبال گسترده خانواده‌ها و دانش‌آموزان از این بازارچه می‌گوید: امسال ۱۷۶ غرفه داشتیم. این غرفه‌ها شامل صنایع دستی، محصولات خانگی و خوراکی و... است. اهدف از برگزاری این بازارچه را آموزش سواد مالی و اقتصادی به دانش‌آموزان عنوان کرد.



عکس: سمیرا منشادی/شهرآرا

انواع جامدادی و دستگیره را مقابلش گذاشته است. با ذوق و شوق می‌گوید که این محصولات، هنر دست مادرش در یک کارگاه تولیدی است. محمدشایان سحرخیز با وسواس خاصی از جنس و کیفیت محصولات کارگاه مادرش تعریف می‌کند تا مشتری‌ها برای خرید تشویق شوند.